

صیانت از تمامیت ارضی در برابر تحرکات تجزیه طلبانه با تاکید بر نظام های غیر متمرکز

احمد اعتماد^{*۱}

حسین رحمت اللهی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۶/۳۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۲/۲۱

چکیده

در کشورهای غیر متمرکز، همزمان با اعطای خودمختاری و خودمدیریتی به واحدها و حکومت‌های محلی به عنوان اساس یک نظام دموکراتیک، به لحاظ تنوع و تکثر قومی، زبانی و فرهنگی امکان شکل‌گیری تحرکات تجزیه طلبانه هم وجود دارد. ماهیت این تحرکات در هر دو حالت بالقوه و بالفعل موجبات نقض و خدشه بر تمامیت ارضی را به همراه خواهد داشت. در همین راستا هدف مقاله پیش رو بررسی سازوکارهای صیانت از اصل تمامیت ارضی در برابر تحرکات تجزیه طلبانه در کشورهای غیر متمرکز به گونه‌ای است که همپای حفظ مظاهر خودمختاری واحدها و حکومت‌های محلی، تمامیت ارضی هم نقض و دچار خدشه نگردد. سوال اصلی این است که کشورهای واجد چنین نظامی چه سازوکارهایی برای عدم شکل‌گیری و یا فرونشاندن تحرکات تجزیه طلبانه در نظر گرفته‌اند و آیا در تقابل با این تحرکات سازوکارهای اتخاذ شده پاسخگوی صیانت از تمامیت ارضی بوده است؟ در پاسخ نگارنده معتقد است که کشورها سازوکارهای متنوع و مختلفی از اساسی سازی تمامیت ارضی، تصریح به قلمرو سرزمینی، غیرقابل بازنگری بودن آن و نقش تعادلی دادرسان اساسی تا برخورد فیزیکی از طریق نهادهای نظامی را در نظام حقوقی سیاسی خود تعبیه کرده‌اند اما با این حال در مناطقی مثل کریمه اوکراین که تحرکات تجزیه طلبانه به حالت بالفعل و همراه با ادعای اعمال حق تعیین سرنوشت در قالب سیاسی خود ظهور پیدا کرده، این سازوکارها کارایی گذشته خود را از دست داده، امر سیاسی بر امر حقوقی تفوق پیدا کرده و موجبات نقض تمامیت ارضی را به همراه داشته است.

واژگان کلیدی: تمامیت ارضی، تحرکات تجزیه طلبانه، تجزیه طلبی، نظام‌های غیر متمرکز

۱. عضو هیات علمی دانشگاه پیام نور جم، بوشهر، ایران.

* نویسنده مسئول etemad.ahmad@yahoo.com

۲. دانشیار گروه حقوق عمومی پردیس فارابی دانشگاه تهران، ایران

مفهوم یکپارچگی از جمله پرسمان‌هایی است که در سالهای اخیر متون سیاسی و حقوقی را مملو از خود ساخته و یکپارچگی (تمامیت) سرزمینی بر مبنای یکپارچگی و غیرقابل تقسیم بودن جمهوری، تجزیه ناپذیری حاکمیت ملی، حفظ شخصیت حقوقی مستقل دولت و... استوار است. در رابطه با صیانت از تمامیت سرزمینی مخصوصاً زمانی که در اثر ادعای تجزیه طلبی و استقلال در مقابل حق تعیین سرنوشت و حاکمیت ملت قرار می‌گیرد، کشورها از شیوه‌ها و سازوکارهای متنوع و متفاوتی جهت حفظ و صیانت از تمامیت سرزمینی استفاده می‌کنند. بررسی مبانی این ابزارها و نهادها و شیوه‌های اقدام و نیز ضمانت اجراها و حوزه‌های دخالت قوه مرکزی در اداره امور محلی و شدت و ضعف آن و نیز تأثیری که بر حفظ تمامیت ارضی دولت-کشورهای غیرمتمرکز دارد، نقض یکپارچگی علی‌الخصوص در کشورهایی که از ثبات سیاسی لازم برخوردار نبوده و یا از اقلیت‌های قومی متفاوت و قوی که داعیه استقلال و تجزیه طلبی دارند، از اهمیت بسزایی برخوردار است چرا که معایب عمده عدم تمرکز شدید، تهدیدی برای امنیت و همبستگی ملی و مانعی جهت ارائه خدمات عمومی به موقع است که می‌تواند با سازوکارهای دموکراتیک و سازشکارانه کمتر شود یا از بین رود. با توجه به موارد فوق اهداف این مقاله بدین صورت قابل تبیین است که با توجه به روند رو به رشد دموکراسی محلی به موازات دموکراسی ملی، شکل‌گیری دیدگاه‌های جهان وطنی در مورد عناصر اصلی دولت، تمرکززدایی بعضاً شدید در کشورها و خطر بالقوه‌ای که در خصوص نقض اصل یکپارچگی علی‌الخصوص اصل تمامیت ارضی در این نمونه از نظام‌های اداره امور در دولت-کشورهای غیرمتمرکز ایجاد می‌شود، هدف، یافتن مبانی و سازوکارهایی است که در عین پاسداری از اصل عدم تمرکز و خودمختاری محلی در اداره امور از نقض اصل یکپارچگی نیز جلوگیری می‌نماید. استفاده از این مبانی و سازوکارها به کشورهای تک بافت کمک می‌کند که مرکزیت و اقتدار خود را حفظ کرده و از خطر تجزیه مؤلفه‌های یکپارچگی شامل حاکمیت، سرزمین، ملت، ساختار، هنجار و رفتار دور بمانند. تجزیه ناپذیری و یکپارچگی دولت-کشور و عناصر آن در نظامهای غیرمتمرکز معمولاً به عنوان



یک اصل بنیادین و جاویدان به شمار رفته و از اهمیتی وافر در اینگونه دولت-کشورها برخوردار است، به همین دلیل ممکن است حکومت‌های مرکزی نظارت و قدرت خود را بر واحدهای محلی وسعت بخشیده و عدم تمرکز را صرفاً به موضوعی شکلی و ناکارآمد تبدیل نمایند. فلذا ایجاد یک نظام عدم تمرکز کارآمد در عین حال که ناقض اصل یکپارچگی نباشد، مشارکت شهروندان را افزایش داده، بیم تجزیه طلبی و عدم تبعیت از دولت مرکزی را از میان برداشته و روند دمکراتیزه شدن کشورها را در عین پاسداری از یکپارچگی آنها تسریع کند، از اهداف مقاله پیش رو است. همانگونه که عدم تمرکز نباید ناقض و تهدیدکننده تمامیت ارضی کشورها باشد، حفظ تمامیت ارضی نیز نباید بهانه‌ای جهت افزایش نظارت و تسلط قوه مرکزی بر واحدهای محلی بوده و وجود آنها را بلا وجه نماید؛ بنابراین جستجو و ایجاد مبانی و سازوکارهایی که توازن میان این دو امر را تنظیم و روابط آنها را تنسيق ببخشد، از ضروری‌ترین مباحث در موضوع اداره امور کشورهاست که به عنوان هدف اصلی مقاله پیش رو تعریف شده و نتیجه آن می‌تواند در این کشورها که از یک عدم تمرکز خفیف بهره می‌برد به کار گرفته شود. بر اساس آنچه گفته شد سؤال اصلی پژوهش حاضر این است که مبانی و سازوکارهای صیانت از تمامیت سرزمینی در برابر تجزیه طلبی در کشورهای غیرمتمرکز چیست؟ در پاسخ به این سؤال می‌توان این فرضیه را تعریف کرد که کشورها از شیوه‌ها و سازوکارهای متنوع و متفاوتی از قبیل ایجاد بسترهای قانونی و به ویژه بسترهای قانون اساسی، ایجاد نهادهای نظارتی قوه مرکزی، قضایی و مردمی و استفاده از تأسیس قیومیت اداری، شیوه‌های مختلف تخصیص منابع انسانی و مالی و بودجه‌ای، جلوگیری از انحصارگرایی و شیوه‌هایی از این دست استفاده می‌کنند. روش عمده در تدوین و گردآوری این مقاله توصیفی-تحلیلی به روش کتابخانه‌ای بوده که به بررسی و مطالعه کتابها و مقالات موجود، که در زمینه تمامیت ارضی می‌پردازد. اطلاعات و داده‌های مورد نیاز از طریق فیش برداری از منابع موجود بدست آمده است که با استفاده از نظریه جان لاک در حوزه نظریه دولت-کشور و مالکیت دولتها بر سرزمین و همچنین ذکر مصادیقی در هر یک از سازوکارهای صیانت از تمامیت ارضی در کشورهای مختلف به تشریح صیانت از



تمامیت ارضی در برابر تحرکات تجزیه طلبانه با تاکید بر نظام‌های غیرمتمرکز پرداخته شده است.

۱. چارچوب نظری

باتوجه به موضوع مقاله حاضر که صیانت از تمامیت ارضی در برابر تحرکات تجزیه طلبانه با تاکید بر نظام‌های غیرمتمرکز در مقابل حکومت‌های محلی و منطقه‌ای است بیشتر تمرکز روی تمامیت ارضی از حیث مفهوم درونی است به همین مناسبت مبانی اصل را در بعد درونی مورد مطالعه قرار می‌دهیم و در پی پاسخ به این سوال هستیم که چرا دولتها خود را متعهد به صیانت از یکپارچگی یا تمامیت ارضی می‌دانند و با هرگونه اقدام تجزیه طلبانه به ستیز و جنگ برمی‌خیزند؟ و در واقع فلسفه تمامیت ارضی چیست؟

اگر بخواهیم از منظر دولت - کشور به قضیه نگاه کنیم که سرزمین را جزء عناصرذاتی آن بدانیم از نظربرخی حقوقدانها و فلاسفه سیاسی، مبنای تمامیت ارضی و صیانت از آن در واقع دفاع از تمامیت کشور است. در این رابطه نظریه حق مالکیت دولتها بر سرزمین خود مطرح می‌شود که هرگونه مالکیت سایر نهادهای موازی با خود را نفی می‌کنند، لذا در یک سرزمین نمی‌توان قائل به دو مالک بود. در این زمینه نظریه جان لاک قابل توجه است (اسدزاده، ۱۳۹۸: ۷۶-۷۴). مقدمتاً باید گفت که حقوق دولت بر سرزمین تحت حاکمیت خود نیازمند مجموعه‌ای از ادعاهایی است که عبارتند از: (الف) حق اعمال صلاحیت (کامل و یا جزئی) در مورد افرادی که در داخل قلمرو سرزمینی هستند، و به همین ترتیب، کنترل و اجبار غیر شهروندان که در محدوده سرزمینی دولت قرار دارند؛ (ب) حق کنترل دقیق و کامل زمین و منابع سرزمینی که دارای مالکیت خصوصی نیستند؛ (ج) حقوق مالیاتی به شکل تنظیم مقررات برای اعمال این حق در درون قلمرو سرزمینی کشور (د) حق کنترل یا ممنوعیت حرکت در مرزهای سرزمین و (ه) حقوق محدود کردن یا ممنوعیت "تقسیم و تجزیه" سرزمین (Simmons, 2001: 300-326). فقط اگر یک کشور دارای این شرایط در قلمرو خود باشد، می‌تواند به طور قانونی مرزهای خود را کنترل کند، در برابر جنبش‌های تجزیه‌طلب مقاومت کند. بنابراین زمانی که ما حقوق سرزمینی کشور و تکلیف دولت به حفظ تمامیت ارضی که

از آن حقوق سرچشمه می‌گیرد را مورد بررسی قرار می‌دهیم، می‌خواهیم بدانیم که چه چیزی ادعای یک کشور را برای کنترل بر سرزمین که مشروعیت یا ویژگی ملی نهادهای آن در واقع قابل توجیه هستند، موجه می‌سازد و همچنین می‌خواهیم به یک سوال دشوارتر پاسخ دهیم که چه چیز ادعای یک کشور را برای کنترل قلمرو خاص خود توجیه می‌کند؟ رابطه خاص آن دولت با آن قلمرو چیست؟ از نظر جان لاک یک الگوی به خوبی شناخته شده برای درک حقوق مربوط به سرزمین از نظر رابطه خاص یک کشور با آن، تحصیل اولیه مالکیت می‌باشد. در یک نظریه اصلی تحصیل، با انجام اقدامات خاص در مورد منابع - مانند کار بر روی آنها و یا تصرف آنها برای اولین بار - یک فرد یا گروه در حالت طبیعی می‌تواند یک حق طبیعی قوی نسبت به منابع مورد نظر پیدا کند. در چنین مواردی، حق ایجاد شده یک حق خاص است؛ زیرا تنها مربوط به افرادی است که اقدامات مربوط به تحصیل را انجام داده‌اند و یا افرادی که این منابع را در ابتدا به دست آورده‌اند آن را به دیگری منتقل نموده‌اند. علاوه بر این، تاریخچه مبادلات صحیح (خرید و انتقال) به معنای محدود کردن حقوق مالکیت تا زمان حال می‌باشد. این که آیا یک مجموعه خاص از اقدامات موجه هستند یا خیر بستگی به این دارد که آیا این عمل محصول یک سابقه تاریخی صحیح انتقال است که بتوان عمل تحصیل مشروع را به آن اطلاق کرد یا خیر. فقط مالکان هستند که می‌توانند نشان دهند تاریخچه صحیح معاملات توانسته است حقی را نسبت به منابع مورد نظر ایجاد نماید. شاید این مدل بتواند نسبت به حقوق سرزمینی کشورها اعمال شود چون دولت‌ها مانند افرادی هستند که مالک اموال هستند و ادعای سبق تصرف بر قلمرویی را دارند که تاریخچه آن در اصل به اقدامات تحصیلی آنها بازمی‌گردد (Simmons, 2001: 200).

باتوجه به توجیه حق دولت بر سرزمین که تمامیت ارضی نیز حاصل آن است، با در نظر گرفتن واقعیات تاریخی و شکل‌گیری حاکمیت ملی و حق تعیین سرنوشت به عنوان یک حق بشری که پایه حقوق اساسی ملت است ایرادات مهمی از نظر بوکانان^۱ و دیگر فلاسفه سیاسی و حقوقدانان به نظریه جان لاک وارد است؛ مورد اول که بسیار واضح است این است که کشورهای بسیار کمی می‌توانند تاریخچه مالکیت خود را به

¹ Buchanan



صورت شفاف نسبت به تصرف قلمرویی که در حال حاضر در تصرف آنهاست، ادعا کنند. تقریباً همه کشورها از طریق تسخیر سایر کشورها یا ملت‌ها و یا از طریق ارث بردن آن قلمرو از کشور پیشین، توانسته‌اند قلمرو مربوط به خود را ایجاد نمایند. علاوه بر این، در دوران مدرن در نظریه تحصیل، هیچ راهی وجود ندارد که دولت‌های موجود که وارث مالکیت بر خاک هستند، بتوانند مشروعیت چنین تحصیلی را توجیه نمایند. حتی یک دولت کامل مدرن با سابقه ضعیف هرگز نمی‌تواند مالکیت واضح خود را بر سرزمین خود به دست آورد. ایراد دوم به این رویکرد که دارای اهمیت مشابهی با مورد قبل می‌باشد این است که قلمرو یک دولت خاص، حداقل در مالکیت خصوصی دولت نیست، پادشاهی‌های موروثی که حقوق مالکیت آن با اراده حاکمان قابل فروش یا بخشش است، در دوره‌های قرون وسطا و اوایل دوران مدرن برسمیت شناخته شده‌اند و برخی از ویژگی‌های چنین برداشتی از حاکمیت در نظام بین‌الملل حتی تا زمان‌های بعدی ادامه داشت.

با توجه اندیشه جمهوری خواهی و ارتباط عمیق بین ملت به همین خاطر است که چون یکی از مخاطرات نقض اصل تمامیت ارضی جنبش‌های جدایی طلب است بدین نحو که در ابتدا خواهان نوعی خودمختاری اداری در قالب منطقه‌گرایی و فدرالیسم هستند و بعداً این خواسته‌ها بوی سیاسی تجزیه طلبی به خود می‌گیرد، دولت به عنوان نماینده ملت نمی‌تواند چنین وضعی را تحمل کند و در پی توجیه اصل تمامیت ارضی و تمسک بدان برمی‌آید. با جمیع جهات به غیر از نظرات کانت که توجیه‌گر حق دولت بر سرزمین در قالب نظریه دولت - ملت است و اگر بخواهیم نظریه دیگری ارائه دهیم نشأت گرفتن دولت از ملت است که در قالب نظریه ملت - دولت ظاهر می‌شود به همین جهت تمامیت ارضی و صیانت از آن دلایل دیگری هم دارد که عبارتند از اینکه تمامیت ارضی، قلمرو حقوق سیاسی جماعت‌ها را مشخص کرده، اندیشه‌ی پایداری ملت‌ها را تسهیل می‌کند و در داخل مرزهای مشخص است که مردم نسبت به آب و خاک خود احساس وابستگی می‌کنند. همچنین با توجه به ارتباط مفهومی بین میهن و سرزمین و اینکه سرزمین پی است و میهن مفهومی که بر آن پی بنا می‌شود، مفاهیمی مثل ملت و یا اصل ملیت منافاتی با میهن دوستی جمهوری خواهانه ندارد. چنین عشق و علاقه‌ای

مستلزم وجود سرزمینی برای ملت است به همین خاطر جان استوارت میل در کتاب دستگاہ منطق اعتقاد دارد که منظور ما از ملیت به معنی مبتدلش نیست؛ یعنی بیزاری از بیگانگان، بی‌اعتنایی به سعادت کل بشر، ترجیح ناعادلانه‌ی منافع مفروض کشور خودمان، ستایش از صفات بدمان چون جنبه ملی دارند یا خودداری از پذیرش خوبی‌هایی که کشورهای دیگر دارند. مطلوب ما همدلی است نه دشمنی، همبستگی است نه جدایی. مراد ما احساس اشتراک منافع بین همه کسانی است که تحت یک حکومت زندگی می‌کنند و درون مرزهای طبیعی و تاریخی واحدی به سر می‌برند مقصود ما این است که بخشی از جامعه خودش را بیگانه نسبت به بخش دیگری نبیند؛ برای ارتباطشان ارزش قائل شود؛ احساس کند که یک ملت‌اند، سرنوشتشان یکی است، هر گرفتاری هرهمیه‌نشان گرفتاری همگی شان است و خودبینانه نخواهد ارتباطش را بگسلد تا خودش را از سهمی در هر بدبختی مشترکی خلاص کند (مائوریتسیو، ۱۳۹۴: ۶۹).

همه این عبارت‌های جمهوری خواهانه دلالت بر ارتباط ملت و همبستگی ملی با سرزمین و تمامیت و تجزیه‌ناپذیری آن دارد؛ چراکه تجزیه سرزمین این احساس و عشق و علاقه را در بین افراد ملت از بین می‌برد و بخش جداشده دیگر بخشی از ملت سابق نیست بلکه خودملتی جداگانه است که سرزمین جدایی دارد. نقض تمامیت ارضی یعنی نقض وحدت ملی (یکپارچگی ملت) که خوبی‌ها را به بدی و خوشبختی و احساس همبستگی را به تفرقه تبدیل می‌کند. همچنین سرزمین نه تنها در بسیاری از تئوری‌های علوم سیاسی اهمیت بسیاری دارد بلکه به دلایل فطری نیز برای بشر ارزشمند است، سرزمین نزد همه ملت‌های جهان، مفهومی معنوی است. از اینروست که حفظ تمامیت ارضی کشورها جزو اصول اولیه تمام حکومتهاست (سریع القلم، ۱۳۹۸: ۴۹). حتی اگر قوانین اساسی کشورها راجع به اصل تمامیت ارضی و صیانت از آن ساکت باشند، این اصل به عنوان یک اصل ذاتی و فراحقوی در دکترین حقوق اساسی به رسمیت شناخته شده است.

با توجه به تعاریفی که از تمامیت ارضی در صحنه داخلی بدست دادیم، سطوح پایین‌تر دولت مرکزی که دارای مرزهای اداری با دیگر سطوح هستند باید به مرزهای اداری احترام گذارند و به همین خاطر هرگونه تغییر در چنین سطوحی در صلاحیت



دولت مرکزی است. به عنوان مثال تبدیل دو استان به یک استان یا ایجاد استان جدید منوط به وضع قانون است. سطوح زیرین ضمن اینکه باید به مرزهای اداری ترسیم شده به وسیله دولت مرکزی پای بند باشند باید حرمت مرزهای سیاسی کشور را هم حفظ کنند. بدین معنا که نمی‌توانند در یک دولت بسیط ادعای استقلال کنند؛ چون ادعای استقلال و یا تجزیه طلبی با تمامیت ارضی مغایرت دارد.

با توجه به چالش‌هایی که امروزه در نظام‌های سیاسی کشورهای بسیط وجود دارد جای سؤال وجود دارد که چطور می‌توانیم تمامیت ارضی را به نحوی حفظ کنیم که هم به خودمختاری و خودمدیری سطوح پایین لطمه وارد نشود و هم حرمت مرزهای دولت مرکزی حفظ گردد؟ آیا راه حل چنین امری در غیرقابل بازنگری نبودن تمامیت ارضی است؟ آیا گنجاندن حق تجزیه طلبی می‌تواند به حفظ تمامیت ارضی کمک کند یا خیر چنین حقی اگر اساسی سازی شود به منزله فروپاشی خودقانون اساسی است؟

برای پاسخ به این سؤالات که موجب خستگی شدن یا تضعیف چالش‌های پیش روی اصل یکپارچگی می‌گردد، نظام‌های حقوقی کشورهای غیرمتمرکز سازوکارهای مختلفی را در نظر گرفته اند و حال باید ببینیم که این سازوکارها تا چه اندازه می‌تواند به حفظ تمامیت یا یکپارچگی ارضی کمک کند. در بادی امر باید بگوئیم که با توجه به دوجهی بودن تمامیت ارضی منظور ما در این مقاله وجهی نیست که کشور مصون از تعرض است، بلکه وجهی است که جدایی بخشی از سرزمین را با مانعیت رویرو می‌کند. همین جدایی است که بر سایر ابعاد یکپارچگی هم اثر می‌گذارد. لذا منظور حالتی است که جوامع خودمختار محلی به سمت تجزیه طلبی که نقض تمامیت ارضی است پیش نروند (کعبی، ۳۰ آذر ۱۳۹۴).

۲. مفهوم و ماهیت تمامیت ارضی

در زمینه مفهوم سرزمین و قلمرو که محدوده جغرافیایی اعمال حق دولت‌هاست تعاریف مختلفی در حقوق اساسی ارائه شده است. از جمله والاس در تعبیری نمادین بیان می‌دارد که سرزمین، دولت را مشهود می‌کند (والاس، ۱۳۹۰: ۱۵۲). سرزمین، بخشی از فضای اشغال شده به وسیله‌ی یک حکومت است. ولی مفهوم سرزمین در ارتباط با یک سازمان است که شامل حکومت هم می‌شود (مجتهدزاده، ۱۳۹۰: ۳۲)، هر کشوری در

دنیا با مرزهای بین‌المللی و یا خطوطی که حاکمیت ارضی و قانونی آن را معین می‌کنند از همسایگان، مشخص و متمایز می‌شود. سرزمین با بخش‌هایی که از نظر اقتصادی یا شهری مورد مطالعه واقع می‌شود فرق می‌کند، چراکه این بخش‌ها و نواحی پراکنده و متفرق‌اند و هیچ هم‌پوشانی وجود ندارد، درحالی‌که سرزمین دولت - ملت‌ها تحت چتر حاکمیت واحد قرار دارد، حاکمیت دولت در مرزهای آن خاتمه می‌یابد که فصل مشترک بین سرزمین‌های مستقل از واحدهای همسایه را به نمایش می‌گذارد (Muir, 1975: 132). وقتی با مفهوم سرزمین در عرصه حقوق اساسی سروکار داریم و از حیث بین‌المللی هم در انطباق کامل باهم قرار دارند، سرزمین از عناصر ذاتی دولت است که تکه‌تکه بودن یا کوچک بودن آن مانع از موجودیتش نیست و در این راستا هیچ مانعیتی برای دولت بودن ایجاد نمی‌کند.

در کنار مفهوم سرزمین اصطلاح رایجی تحت عنوان تمامیت یا یکپارچگی سرزمینی وجود دارد که هم در عرصه حقوق داخلی و در اصول مختلف قانون اساسی جلوه خاصی دارد به نحوی که به عنوان مثال در اصل ۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران این اصل در کنار اصول بنیادین و مهمی مثل استقلال، آزادی و وحدت ملی بکار رفته است و یا در اصل ۱۰۰ یکی از محدودیت‌های شوراهای محلی رعایت تمامیت ارضی است. از این گذشته در اصول مختلف دیگر نهادهای مختلفی از جمله ملت (اصل ۹)، مجلس شورای اسلامی (اصل ۷۶)، شوراهای شهر و روستا (اصل ۱۰۰)، نیروهای مسلح (اصل ۱۴۳) سیاست خارجی (اصل ۱۵۲)، شورای عالی امنیت ملی (اصل ۱۷۶) را ضامن حفظ تمامیت ارضی دانسته است. تمامیت ارضی به منزله تخطی ناپذیری حرمت مرزهای سیاسی است. مطابق این فرض، حفظ وضع موجود در جغرافیای سیاسی یعنی خدشته ناپذیری مرزهای شناخته شده بین‌المللی مدنظر است و هرگونه اقدامی که با کاربرد زور یا تهدید به اعمال زور به منزله خدشه به تمامیت ارضی خواهد بود (هاشمی، ۱۳۹۲: ۵۴۲). تمامیت ارضی به مفهوم منع اشغال و استیلا سرزمینی است. در این فرض یکپارچگی و عدم یکپارچگی سرزمینی مقصود است. بنابراین در صورتی که توسل به زور به صورت موقتی صورت پذیرد تمامیت ارضی مورد خدشه قرار می‌گیرد. باتوجه به تاکیدات مقنن اساسی بر حفظ استقلال کشور در همه زمینه‌ها مندرج در

بند ۶ اصل ۲، بند ۱۱ اصل ۳ و اصول ۷۸ و ۱۴۳ قانون اساسی است که برخی حقوقدان‌های اساسی اعتقاد دارند که منظور از تمامیت ارضی در اصل ۱۰۰ مفهوم اول است. بنابراین اعتقاد دارند که تمامیت ارضی به مفهوم قداست و عدم تخطی از مرزهای بین‌المللی شناخته شده یک کشور است. لذا شوراهای محلی در صورت اقدام به عمل یا فعالیتی که منجر به خدشه‌دار نمودن تمامیت ارضی و سرزمینی و تغییر در مرزهای کشوری گردد مقرر مندرج در اصل ۱۰۰ قانون اساسی را نقض کرده‌اند (عباسی و سهرابلو، ۱۳۹۷: ۴۹-۴۸).

برخی دیگر با تفکیک میان قلمرو بیرونی و درونی یکپارچگی سرزمینی، قلمرو درونی که موضوع حقوق اساسی است را از جنبه موضوعی شامل مواردی می‌دانند که موضوع جدایی بخشی از سرزمین یک کشور مطرح می‌شود (خویروی پاک، ۱۳۹۳: ۳۳۲). به همین دلیل یکپارچگی سرزمینی یا تمامیت ارضی در این مفهوم در مقابل تجزیه‌ناپذیری و یا عدم جدایی‌خواهی قرار می‌گیرد (کعبی، ۱۳۹۴: ۲۰-۱۹). تمامیت و یکپارچگی ارضی از حیث بیرونی که از مظاهر بارز استقلال محسوب می‌شود، نشان دهنده ارتباط میان کشور و حمایت از سرزمین در مقابل حملات نظامی، اشغال یا انضمام با فشار و زور و اعمال قدرت نظامی یا غیرنظامی است. لذا از حیث خارجی تمامیت ارضی نمایانگر استقلال و حکومت مستقل کشورها است. در تمامیت ارضی از حیث درونی هدف مقابله با هرگونه ادعای حق تعیین سرنوشت است که هرکدام از تقسیمات داخلی در قالب تجزیه طلبی دنبال آن هستند. به همین خاطر اگر در نقض یکپارچگی و تمامیت ارضی از حیث جنبه درونی گروه‌های جدایی طلب نقش دارند، در جنبه بیرونی نقض یکپارچگی و تمامیت سرزمینی، کشورهای دیگر به عنوان عنصر خارجی از طریق تهدیدهای مختلف و متنوع نقش دارند. به طور کلی تمامیت سرزمینی از حیث درونی بدین معناست که توسل به آن تحدیدی است در مقابل خواسته بخش محدودی از مردم که جدایی طلب هستند و برآورده شدن خواسته‌شان مساوی با ایجاد تغییر در قلمروی کشور است (عباسی و سهرابلو، ۱۳۹۷: ۴۹-۴۸).

۳. سازوکارهای صیانت از تمامیت سرزمینی

۱. اساسی سازی اصل یکپارچگی سرزمینی: اگر چه امروزه اصل تمامیت و یکپارچگی سرزمینی و ارضی به عنوان یکی از اصول پایه ای قانون اساسی است، اما این اصل از ریشه عرفی و قدیمی تری در سطح بین الملل نشأت گرفته است که به آن اصل تجزیه ناپذیری کشورها گفته می شود و با اینکه در هیچ قانون اساسی بدان اشاره نمی شد اما برای همه کشورها مورد احترام بوده است و کشورها از تمامیت ارضی خود دفاع کرده و برای حفظ آن حتی دست به جهانگشایی نیز می زدند. با رشد نهضت مشروطه خواهی این اصل اساسی سازی شد و در قوانین اساسی کشورها نه تنها در وجهه بیرونی بلکه در وجهه داخلی هم نمود پیدا کرد و امروزه کمتر کشوری را می بینیم که چه به صورت صریح و چه ضمنی به این اصل پای بند نباشد. چنانچه نگاهی به قوانین اساسی کشورها داشته باشیم اهمیت اصل تمامیت ارضی به حدی است که آنرا همسنگ و همردیف استقلال، وحدت ملی و آزادی قرار می دهند و آنرا غیر قابل تفکیک از عناصر مهم مذکور می دانند. چنین اهمیتی موجب شده است که قوانین اساسی و یا عادی آنرا به عنوان یک اصل محدودکننده برای سطوح پایین تر ذکر نمایند (عباسی و سهرابلو، ۱۳۹۷: ۴۹).

عده ای دیگر منظور از نقض تمامیت ارضی را به معنای تجزیه شدن و اعلام استقلال بخشی از کشور دانسته اند و به همین خاطر چون شوراها و حکومت های محلی نماد عدم تمرکز است، چنانچه اقدامات آنها منجر به اعلام استقلال یا تجزیه بخشی از کشور گردد مغایر با اصل تمامیت ارضی قلمداد می کنند. لذا چه در قالب عدم تمرکز (اعم از عدم تمرکز خفیف و یا نظام منطقه ای) و چه پیش رفتن کشور به سمت فدرالیسم مجوزی برای تجزیه شدن کشور که ناقض اصل تمامیت ارضی است نخواهد بود (عباسی، ۱۳۹۷: ۴۳). اگر بخواهیم به متون اساسی فرانسه نگاه کنیم در حقوق بنیادین سلطنتی فرانسه اصل تغییر ناپذیری مرزها و عدم تفکیک سرزمین به رسمیت شناخته شده بود. به عنوان مثال در قانون اساسی ۱۷۹۱ در بند ۱ تیر دوم اگرچه راجع به تمامیت ارضی به وضوح اشاره نشده اما متأثر از نظام پادشاهی، پادشاهی را واحد و غیر قابل تجزیه می داند. در ادامه هم به تقسیمات ارضی اشاره می کند. در قانون اساسی ۱۷۹۵

علیرغم اینکه به تمامیت ارضی جمهوری فرانسه اشاره نمی‌کند اما اصل ۶ بیان می‌دارد که مناطق استعماری فرانسه بخش‌های جدایی ناپذیر جمهوری فرانسه هستند. همین اشاره به اصل جدایی ناپذیری نشان از تمامیت ارضی جمهوری فرانسه دارد که نه تنها به مناطق غیرمستعمره بلکه به مناطق مستعمره هم تسری پیدا می‌کند. در قانون اساسی ۱۹۵۸م ضمن اینکه قانونگذار در اصل ۱ جمهوری فرانسه را غیرقابل تجزیه می‌داند و این خود نشان از غیرقابل تجزیه بودن سرزمین جمهوری در قالب تجزیه ناپذیری سرزمینی به عنوان میراث ایدئولوژیک انقلاب این کشور است، در اصل ۵ قانون اساسی به صراحت رئیس‌جمهور را ضامن استقلال ملی و تمامیت ارضی می‌داند. در اصل شانزدهم در رابطه با اعلام وضعیت اضطراری اشاره به نهادهای جمهوری، استقلال ملی، تمامیت ارضی یا اجرای تعهدات بین‌المللی و... می‌کند و یا در اصل ۸۹ قانون اساسی با توجه به اهمیت تمامیت ارضی چنانچه تمامیت ارضی کشور در معرض خطر قرار گیرد نمی‌توان اقدام به بازنگری قانون اساسی یا پیگیری آن کرد (هانس، ۱۳۹۴: ۳۵۴).

۲. چالش بین تصریح و سکوت قانون اساسی نسبت به قلمرو ارضی: موضوعی که در همین راستا قابل بحث است و در حقوق اساسی کشورها مساله ساز شده، بحث نوین چالش بین سکوت یا تصریح قانون اساسی در مورد قلمرو ارضی است. به همین خاطر جای سؤال وجود دارد که تصریح به قلمرو ارضی بهتر می‌تواند اصل تمامیت ارضی را صیانت کند یا خیر سکوت آن؟ در این رابطه براساس آخرین اطلاعات بدست آمده که اوران دویلی ارائه می‌دهد ۸۷ درصد قوانین اساسی کشورها قلمرو ارضی شان که محدوده حاکمیت دولت را مشخص می‌کند را تعیین می‌کنند. در این طیف، طبق اصل ۸۹ قانون اساسی مرزهای قلمروی ارضی ملی در فرانسه تغییر ناپذیر هستند. ۲۰ درصد قوانین اساسی از همه شهروندان کشور درخواست‌های مشابهی دارند که از یکپارچگی ارضی کشور دفاع کنند یا چنین وظیفه‌ای را در قوانین اساسی برای شهروندان و مردم در نظر می‌گیرند. ۷ درصد قوانین اساسی برای حمایت از یکپارچگی ارضی، منع حقوق مدنی و سیاسی را مجاز شمرده‌اند (Doyle, 2018: 892). هر یک از بندهای قانونی مذکور، رویکرد خاصی نسبت به مفهوم قلمروی ارضی ملی اتخاذ کرده‌اند. با این وجود حتی بدون وجود چنین بندهای قانونی، قوانین اساسی ملی در مورد قلمروی ارضی ملی

رویکردهای مشخصی اتخاذ می کنند. هر چند فقط ۱۴٪ قوانین اساسی شامل بندی در مورد گستره جغرافیایی (که قانون اساسی در آن قابل اعمال است) هستند، همه قوانین اساسی ملی به طور ضمنی دارای بندهای قانونی در مورد مذکور می باشند. برخی صاحب نظران بر این باورند که سکوت قانون اساسی در مورد قلمروی ارضی، ادعایی پوچ و واهی است. این عده معتقدند که گستره جغرافیایی تحت کنترل احکام قانون اساسی، در قانون اساسی مشخص می شود. زیرا وجود یک قانون اساسی، مستلزم وجود یک قلمروی ارضی مشخص است که این قانون در آن تهیه، تصویب و اجرایی می شود (Crawford, 2006: 892). در ادامه هر چند قانون اساسی به عنوان هنجاربرتر وقتی به قلمرو ارضی اشاره می کند بخاطر هنجار دانستن این اصل آنرا در عالم حقوق تضمین می کند اما عالم حقوق همیشه با عالم واقع و نوعاً سیاسی انطباق ندارد و چه بسا که عالم واقع نظم حقوقی را خدشه دار کند و یا بالعکس نظم حقوقی، موجب خدشه دار شدن عالم سیاسی گردد (هربرت هارت، ۱۳۹۰: ۳۰۶-۳۰۵).

چالش بین سکوت قانون اساسی و تصریح به قلمرو ارضی چالش بین امر سیاسی و امر حقوقی، چالش بین نظم حقوقی و نظم سیاسی است که اگر باهم هماهنگی نداشته باشند تمامیت ارضی دچار خدشه می گردد. موضوع تعیین قلمرو ارضی در قانون اساسی و عدم سکوت درباره آن زمانی تاثیر خود را آشکار می کند که کشورها، حاکمیت قوانین خود در کشورهای غیرمستقل که قبلاً مستعمره آنها بوده اند نیز لازم الاجرا می دانند به همین خاطر اگر قانون اساسی در این باره سکوت ننماید و در واقع قائل به پیوستگی مرزها هم نباشد بلکه قائل به مرزهای ناپیدا و ناپیوسته باشد مزایایی به شرح ذیل دارد که عبارتند از: اولاً؛ متن قانون اساسی در مورد قلمروی ارضی می تواند به تعیین و تثبیت گستره جغرافیایی مد نظر، منجر شود. دوماً؛ قوانین ارضی می توانند گستره قلمروی ارضی ملی را مشخص کنند. علیرغم ذکر قلمرو ارضی در قانون اساسی، تمایلات استقلال طلبانه در برخی مناطق ریشه تاریخی قوی دارد و یا اینکه در اثر دخالت یک قدرت خارجی همسایه رخ داده باشد که سکوت یا عدم سکوت قانون اساسی مرهمی بر این امر نخواهد بود. با همه این اوضاع و احوال تصریح قوانین اساسی به قلمرو ارضی مخصوصاً در مواردی که به دلیل تنوع قومی نظام منطقه ای اجرا می شود و یا در

برخی مناطق قانونگذار اساسی اختیارات ویژه‌ای مثل قدرت قانونگذاری و... را در نظر می‌گیرد، در کنار نظارت‌های دادگاه‌های قانون اساسی و حفظ نظم حاکم بر قانون اساسی می‌تواند بهتر از سکوت قانون اساسی باشد و به همین خاطر اتفاقات نادر در عرصه سیاست را نمی‌توان دلیلی بر کنار گذاشتن نظم حاکم بر قانون اساسی و تمامیت ارضی دانست (هربرت هارت، ۱۳۹۰: ۳۰۶-۳۰۵).

۳. صیانت فیزیکی از طریق نهادهای نظامی: اگر چه نیروهای نظامی بیشتر حافظ تمامیت ارضی از بعد بیرونی هستند که دولت‌ها مورد هجوم و یا اشغال نظامی قرار می‌گیرند اما این مساله به بعد دیگر تمامیت ارضی هم زمانی که جدایی طلبان اقدام به جدایی یکجانبه و یا برگذاری فرایند آن می‌کنند مصداق دارد. نمونه بارز چنین امری را می‌توان در اسپانیا در زمان برگذاری رفراندوم استقلال و جدایی کاتالونیا مشاهده نمود که دولت مرکزی علی‌رغم اخطار به رئیس منطقه کاتالونیا اقدام به تدابیر شدید امنیتی از طریق نیروهای امنیتی و پلیسی نمود. در جایی که تمامیت ارضی در مقررات قانون اساسی در مورد دفاع ملی یا نیروهای مسلح اشاره شده است به عنوان مثال در اصل ۱-۱۲ قانون اساسی آلبانی، اصل ۱-۳ قانون اساسی بلاروس، اصل E۱۹-۱ قانون اساسی مجارستان و اصل ۱-۱۰۸ قانون اساسی مولداوی، تأکید اصلی بر حفاظت در برابر تجاوز خارجی است (سنجری مقدم و ملکی، ۱۳۹۴: ۱۳)؛ همین امر در مورد حق مخالفت با تجاوز قهری به یکپارچگی سرزمینی کشور نیز به عنوان مثال در اصل ۳ قانون اساسی لیتوانی مورد اشاره قرار گرفته است. یا در قانون اساسی تاجیکستان، اصل ۷ هرگونه تبلیغ یا اعمالی که با قصد تقسیم یکپارچگی دولت انجام می‌شود را ممنوع می‌داند. همچنین در یک مثال جالب اصل ۷ قانون اساسی گابن جدایی طلبی را خیانت بزرگ تلقی نموده است.^۱ به همین خاطر در صورت نقض تمامیت ارضی بوسیله نهادهای ارضی امکان استفاده از نیروهای مسلح برای مقابله وجود دارد. (هاشمی، ۱۳۹۲: ۵۴۲).

^۱ . All acts proposing harm to the republican tradition, the unity, the secular principles of the State, its sovereignty or its independence constitute a crime of high treason punishable by the law.

۴. الزامات قانونی و تعهدات اخلاقی زمامداران: نقش اصلی دولت به عنوان تضمین کننده تمامیت ارضی کشور و به عنوان نهادی که از نظر سلسله مراتب بالاتر از سطوح پایین قرار می گیرد می تواند الزامات قانونی را برای زمامداران در پی داشته باشد، به نحوی که عدم انجام تعهدات قانونی و یا قصور در انجام آن ها موجبات مسئولیت سیاسی آنها را در پی داشته باشد. در این رابطه قوانین اساسی یکی از وظایف رئیس دولت را صیانت از تمامیت ارضی دانسته اند (شفیعی، ۱۳۹۱: ۶۹). به عنوان مثال قانون اساسی ارمنستان در اصل ۲-۴۹، قانون اساسی جمهوری آذربایجان در اصل ۳-۸، قانون اساسی گرجستان در اصل ۲-۶۹، چنین تعهدی را برای رئیس جمهور بیان کرده اند. همچنین قانون اساسی فرانسه در اصل ۵ رئیس جمهور را ضامن استقلال ملی، تمامیت ارضی و رعایت معاهدات دانسته است. به همین خاطر چون روسای جمهور مسئولیت سیاسی دارند، عدم پای بندی به چنین تعهداتی موجبات مسئولیت سیاسی آنها در مقابل نهادهای ناظر را در پی خواهد داشت (هاشمی، ۱۳۹۲: ۵۰۴).

به همین خاطر در کشورهای دارای نظام غیر متمرکز خفیف تا زمانی که تمرکززدایی ساده به شکل منطقه گرایی و یا نظام فدرال تبدیل نشده خطری برای تمامیت ارضی وجود ندارد. از طرف دیگر فقدان یک نظام عدم تمرکز واقعی و روا داشتن تبعیض در حق مناطقی خاص موجبات شکل گیری نهضت هایی را فراهم می کند که نقض و یا تضعیف یکپارچگی سرزمین را به همراه دارد. در عوض شکل گیری و پای بندی دولت مرکزی به یک نظام عدم تمرکز واقعی که خواسته های تمام مناطق را مدنظر داشته باشد از موجبات تقویت یکپارچگی سرزمینی است. فارغ از تعهدات قانونی زمامداران علی-الخصوص رئیس جمهور که در نظام های جمهوری نماد حاکمیت مردم و مشروطیت نظام است، اتیان سوگند قبل از تصدی گری آن سمت به حفظ تمامیت ارضی یا حفاظت و صیانت از قانون اساسی و پایه های نظام ضمن اینکه تعهدی اخلاقی است واجد ضمانت اجرای حقوقی نیز خواهد بود. لذا همین سوگند می تواند ابزاری برای صیانت از تمامیت و یکپارچگی ارضی باشد. با همه این وجود جای یک سؤال باقی می ماند که چنین سوگندهایی جنبه تشریفاتی دارد یا خیر تعهدات حقوقی را هم برای زمامداران ایجاد می کند؟ برخی معمولاً از سوگندهای قانون اساسی به عنوان نماد یک امر



اخلاقی که تنها دارای ضمانت اجرای درونی می‌باشد یاد می‌کنند اما می‌توان علاوه بر اثر شرعی حث سوگند که در کتب فقهی به آنها اشاره شده است چند اثر حقوقی را در نظر گرفت. به همین اعتبار این عده به غیر از جنبه اخلاقی و وجدانی سوگند قائل به جنبه حقوقی و مسئولیت برای مقامات هستند. چنین امری در مورد سایر نمایندگانی که بطور مستقیم انتخاب می‌شوند هم صادق است. بر خلاف اعتقاد این گروه سوگند نمایندگان و رئیس جمهور مثلاً در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران هم دارای ضمانت اجرای اخلاقی و شرعی است و هم دارای ضمانت اجرای سیاسی و حقوقی؛ چون جزء هنجارهایی است که در قانون اساسی و سایر قوانین ذکر شده است و زمانی عنوان هنجار حقوقی بر آن صدق می‌کند که واجد ضمانت اجرای حقوقی باشد.

۵. دائمی و جاویدان بودن اصل تمامیت ارضی: جاویدان و دائمی دانستن اصل تمامیت ارضی یعنی قوانین اساسی حاوی اصولی هستند که قابل بازنگری نمی‌باشند. این شروط عناصر ضروری و بنیادین مبانی قانون اساسی را مشخص می‌کند. به عبارت دیگر آنها مبین سیاست جمعی و فردی هستند که تحت عنوان ما مردم بیان می‌شود. اگر هنجارهای دائمی و جاویدان تصریح شده تغییر کند هويت جمعی و فردی که در قانون مجسم و ترسیم شده درهم شکسته می‌شود (Roznai, 2014: 34). اولین سوالی که به ذهن هر خواننده ای خطور می‌کند این است که آیا قوانین اساسی باید دارای اصول دائمی و غیرقابل اصلاح باشند؟ مبنای این اصول غیرقابل اصلاح چیست؟ آیا این اصول تا ابد غیرقابل اصلاح هستند یا خیر از طریق اصول نانوشته و مهم‌تری قابلیت اصلاح دارند؟ آیا دائمی دانستن تمامیت ارضی می‌تواند جلوی تجزیه طلبی‌ها بگیرد؟ اساسی سازی تجزیه طلبی چه تأثیری بر تمامیت ارضی دارد؟ پاسخ به این سؤالات با ذکر چند اصل همراه است که شامل موارد زیر می‌باشد:

اول) ذکر غیرقابل اصلاح بودن تمامیت ارضی در قوانین اساسی: ممکن است قانون اساسی صریحاً هر نوع تغییر قلمروی ارضی ملی را با این رویکرد که قلمروی ارضی ملی جدایی ناپذیر یا اصلاح ناپذیر است قدغن بداند. ۳۶ درصد قوانین اساسی ملی این رویکرد را اتخاذ می‌کنند. از طرف دیگر ممکن است قانون اساسی صریح یا به طور ضمنی برای تغییر قلمروی ارضی، مجوز صادر کند. ۱۰ درصد قوانین اساسی ملی اجازه

اصلاح قلمروی ارضی را از طریق تأیید پارلمان یا قوه مقننه، صادر می‌کنند. ۶ درصد قوانین اساسی ملی با کسب آرای موافق اکثریت قاطع اعضای پارلمان، اصلاح و تغییر قلمروی ارضی را مجاز می‌دانند. در حالی که ۹ درصد از قوانین اساسی ملی تغییر قلمروی ارضی را مبتنی بر کسب رأی در رفراندوم در نظر می‌گیرند (Doyle, 2018: 896). با این وجود ذکر غیرقابل بازنگری بودن تمامیت ارضی به عنوان یک سازوکار حقوقی و هنجاری قانونی ابزاری برای صیانت از این اصل در مقابل جدایی طلبی است. مسئله قلمروی یک کشور فقط به مرزهای خارجی کشور مربوط نمی‌شود. بلکه روش مدیریت داخلی کشور برای طرز حکومت را نیز منعکس می‌کند. این ساختار داخلی، بعضی اوقات تغییر ناپذیری اصول قانونی را پنهان می‌سازد. در حالیکه در برخی موارد مقررات تغییر ناپذیری به تقسیم ناپذیری ارضی کشور (بدون هیچ استثنایی) اشاره می‌کند. هرچند موارد بالا که در رابطه با قلمرو ارضی در قانون اساسی بیان کردیم ارتباط و همبستگی مستقیمی با این بحث دارد، اما تمام قوانین اساسی که در خود راجع به قلمرو ارضی اصولی دارند، حاوی غیرقابل بازنگری بودن تمامیت و یکپارچگی سرزمینی نمی‌باشند. با این وجود ذکر غیرقابل بازنگری بودن تمامیت ارضی به عنوان یک سازوکار حقوقی و هنجاری قانونی ابزاری برای صیانت از این اصل در مقابل جدایی طلبی است. امروزه تجزیه ناپذیری و تمامیت ارضی به عنوان جنبه اجتماعی جمهوری‌ها محسوب شده و در قوانین اساسی به عنوان اصول غیرقابل اصلاح و دائمی و جاویدان از آنها یاد می‌شود. در این رابطه برخی از قوانین اساسی در خود این اصل را غیرقابل بازنگری اعلام می‌کنند بطور خلاصه بدین شرح است؛ در قانون اساسی اوکراین فصل ۱۰ قانون اساسی، مقررات ارتباطات میان اوکراین و کریمه را مشخص ساخته و قدرت و اختیارات قانونی در مقابل دولت مرکزی در کیف را روشن ساخته است. این فصل از قانون، به یکپارچگی ارضی اوکراین تاکید داشته و کریمه را بخش اصلی و جدایی ناپذیر اوکراین دانسته است. حاکمیت کریمه از محتوای قانون اساسی اوکراین مشتق شده و در این زمینه محدودیت‌هایی برای کریمه در نظر گرفته شده است. در حالیکه کریمه مستحق داشتن قانون اساسی مختص خود است، مطابق با اصل ۱۳۵ قانون اساسی اوکراین، قانون اساسی کریمه و هیچ بنیان حقوقی دیگری نباید با حقوق کشور اوکراین تناقض و ناسازگاری

داشته باشند. با توجه به قانون اساسی اوکراین تصریحات راجع به تمامیت ارضی و خطوط قرمز و محدودیتهایی که برای سطوح پایین تر و مناطق خودمختار ایجاد شده ابزاری کارآمد از نظر حقوقی برای صیانت از یکپارچگی ارضی است. (غمامی و منصوریان، ۱۳۹۴: ۱۱۷). تغییر بنیانهای نظام، اصلاح به شمار نمی‌آید بلکه ایجاد یک قانون اساسی جدید است که این مساله مستلزم نظارت قوی است.

دوم) اصلاح ناپذیری تمامیت ارضی و چالش اساسی‌سازی تجزیه‌طلبی: چالش دیگری که صیانت از اصل تمامیت ارضی با آن مواجه می‌شود این است که آیا قوانین اساسی در کنار تمامیت ارضی باید حاوی اصلی بنام حق تجزیه طلبی باشند؟ بدو اگر نگاهی به قوانین اساسی کشورها داشته باشیم تنها سه کشور در قانون اساسی خود تجزیه طلبی را اساسی‌سازی کرده‌اند. از جمله اصل ۲-۴ قانون اساسی لیختنشتاین به برخی جوامع مستقل تحت شرایط خاصی حق تجزیه طلبی اعطا کرده است. ماده ۷۴ قانون اساسی ازبکستان به جمهوری کاراکالپاکستان حق تجزیه طلبی را با برگزاری یک فراندوم ملی توسط مردم خود تفویض کرده است. اصل ۲۲۲ قانون اساسی سودان تصریح کرده که مردم سودان جنوبی می‌توانند فراندومی زیر نظر نهادهای بین‌المللی برگزار کنند تا در مورد تجزیه طلبی فراندوم عمومی برگزار شود. این دسته قوانین اساسی از حق عمومی، بنیادین و کلی تجزیه طلبی حمایت نمی‌کنند، بلکه فقط برای برخی نهادها و مناطق خاص قائل به حق تجزیه طلبی مشروط هستند. اعطای حق تجزیه طلبی عمومی با اقتدار و برتری احکام قانون اساسی مغایر است؛ زیرا در صورت ارائه حق تجزیه طلبی عمومی، مردم مناطق مختلف می‌توانند با نادیده گرفتن احکام قانون اساسی اقدامات تجزیه طلبانه صورت دهند. اعطای چنین امتیاز انحصاری و ویژه‌ای ممکن است با یکپارچگی قوانین و متن ارجح قانون اساسی مغایرت داشته باشد. قوانین اساسی نباید تجزیه طلبی را اساسی‌سازی کنند؛ زیرا اساسی‌سازی تجزیه طلبی با اصل مهم دیگری که همان تمامیت ارضی است در حالت تعارض قرار می‌گیرد و قطعاً نظم حاکم بر قانون اساسی موارد برهم زننده نظم خود را در یک متن قانونی واحد مورد پذیرش قرار نمی‌دهد (Wellman, 2005: 36). بنا بر نظر کاس سانستاین «قانون اساسی نباید شامل حق تجزیه طلبی باشد؛ زیرا این حق می‌تواند همچون سلاحی خطرناک،

قدرت استراتژیک اقلیت‌ها را چند برابر سازد». حتی اگر نظر ساینستاین را بپذیریم، تفاوتی اساسی میان نبود این حق در قانون اساسی (یا حتی ممنوعیت صریح چنین حقی) و تقسیم ناپذیری قلمرو بعنوان اصلی اصلاح ناپذیر وجود دارد. به جز مواردی استثنایی، تجزیه طلبی یک جانبه در نظام بین الملل و حقوق اساسی داخلی ممنوع است. این امر مقررات قانونی برای اصلاح قلمروی یک کشور را در این زمینه مستثنا نمی‌داند (Roznai, 2014: 260). بنابراین در شرایط معمولی، اصلاح ناپذیری می‌تواند مانند چراغ قرمز پیش روی سیاست مداران باشد، اما در شرایط بحرانی اصلاح ناپذیری فقط تکه‌ای کاغذ است که سیاست مداران و نیروهای جدایی طلب می‌توانند آنرا نادیده بگیرند. با چنین استدلالاتی که ابعاد حق بر جدایی طلبی و اساسی سازی آن در مقابل تمامیت ارضی و اصلاح ناپذیری آن قرار می‌گیرند باید به این نتیجه رسید که در برخی موارد منازعات بین دولت مرکزی و مناطق خودمختار به حدی می‌رسد که اصول حاکم بر قانون اساسی فدای مسائل سیاسی شده و در این مرحله است که حتی اساسی سازی نکردن حق تجزیه طلبی نمی‌تواند جلوی تجزیه طلبی گروه‌های خودمختار را بگیرد و به نوعی نظم حاکم بر قانون اساسی با چالشی بزرگ مواجه می‌شود. اما در هر حال اصلاح ناپذیری تمامیت ارضی و اساسی سازی نکردن حق تجزیه طلبی از لحاظ قانونی حافظ یکپارچگی سرزمینی در مقابل تمایلات تجزیه طلبانه گروه‌ها و مناطق جدایی طلب است. به طور کلی، در این رابطه از لحاظ نظری دو نظریه عمده در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند؛ یکی نظریه‌ای که بنا به توجیحات خود اعتقاد به حفظ تمامیت ارضی از طریق تجزیه طلبی دارد و دیگری نظریه‌ای که اساسی سازی تجزیه طلبی را موجب نقض اصل یکپارچگی سرزمینی می‌داند به نحوی که نظم مقرر در قانون اساسی بوسیله یک عامل مخل نظم از بین می‌رود (Banai, 2015: 613).

سوم) چالش اصلاح ناپذیری و حق تعیین سرنوشت مردم: چالش دیگری که تمامیت ارضی و اصلاح ناپذیری آن و همچنین متعاقب آنها اساسی سازی نکردن تجزیه طلبی با آن مواجه است، چالش بین حاکمیت مردم و حق تعیین سرنوشت با اصلاح ناپذیری تمامیت ارضی است. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که بین حاکمیت و نظم قانون اساسی که بیانگر اصلاح ناپذیری تمامیت ارضی است و حق تعیین سرنوشت مردم



کدامیک ارجحیت دارد؟ اگر چه قوانین اساسی در این رابطه ساکت هستند، اما تئوری‌های حقوقی که گاهی برای تضمین تمامیت ارضی در حقوق بین الملل که مبین جنبه بیرونی تمامیت است و گاهی برای توجیه حق تعیین سرنوشت در صحنه داخلی ظهور پیدا می‌کند مبنایی برای حفظ تمامیت ارضی تلقی می‌شود. امروزه حق تعیین سرنوشت به مسائلی همچون دموکراسی، تضمین حقوق اقلیتها و احترام به حقوق آنان نزدیک شده و اساساً سرشتی فردگرایانه دارد و حتی حق تعیین سرنوشت جمعی در نهایت به حق‌های فردی فرو کاسته می‌شود. مبحث حق تعیین سرنوشت مردم، بعنوان صاحبان اصلی حقوق ارضی، بر این مبنا استوار است که مردم تنها کسانی هستند که نمایندگانشان حق اداره کشور را دارند. از این رو مردم از قدرت و اختیار قانونی الزام آور و مشروعی برخوردار می‌باشند که نوع و نحوه حکمرانی بر آنها را مشخص می‌کند. حق تعیین سرنوشت مردم عموماً یکی از شروط مشروعیت یافتن اقتدار سیاسی و ارضی می‌باشد.

بطور خلاصه در رابطه با تأثیر استناد به حق حاکمیت مردم برای اصلاح قلمرو ارضی و اساسی سازی حق تجزیه طلبی که منجر به اصلاح پذیری غیررسمی قانون اساسی می‌گردد رایج‌ترین رویکرد نظام‌های حقوقی در زمینه حق تعیین سرنوشت مردم این است که معمولاً این اصل در قانون اساسی مورد شناسایی قرار می‌گیرد اما بخاطر ابعاد سیاسی - حقوقی غامض آن، طریق ابراز و اعمال آن مشخص نمی‌شود؛ چراکه هیچ نظام حقوقی در صدد قانونمند کردن ابزاری و شیوه براندازی خود نیست (حبیب‌زاده و منصوریان، ۱۳۹۵: ۱۰۰) و از همین روی نیز این امر به سکوت واگذار شده و از این سکوت استفاده‌های ابزاری زیادی شده است. به طور کلی اصلاح ناپذیری ابزار قانونی پیچیده و جدل برانگیزی است که باید با احتیاط مورد استفاده قرار گیرد؛ بدین معنا که اصلاح ناپذیری تمامیت ارضی از دیگر اصول قانون اساسی که با شروطی دائمی از آنها پشتیبانی می‌شود، آسیب پذیرتر است. تهدیدهای داخلی (جریان‌های با داعیه تجزیه طلبانه) و خارجی (انضمام با قدرت نظامی و به زور اسلحه و یا تحریکات خارجی) اصلاح ناپذیری را تهدید می‌کنند. اصلاح ناپذیری تمامیت ارضی، نمونه‌ای از شروط دائمی حمایتی است که تأثیر چندانی از بعد حقوقی و سیاسی نداشته است. در واقع،

اصلاح ناپذیری تأثیر مستقیمی در شرایط بحرانی (بحران‌های معاصر) ندارد و در توانایی آن برای حل و فصل مسائل مربوط به تقسیم ناپذیری قلمروی کشورها، شک و شبهه‌های بسیاری وجود دارد. هرچند اصلاح ناپذیری تمامیت ارضی سازوکاری حقوقی برای صیانت از تمامیت ارضی است اما جزو اصولی است که ریسک بسیاری ایجاد می‌کند. نادیده گرفتن برخی از اصول بنیادین اصلاح ناپذیر، منجر به نادیده گرفتن دیگر اصول اصلاح ناپذیر قانونی خواهد شد. تضعیف اصول قانونی اصلاح ناپذیر، شکافی میان واقعیت قانون اساسی و رسوم قانون اساسی ایجاد خواهد کرد. هنگامی که تمامیت ارضی کشوری از طریق شکل‌گیری جدایی طلبی تهدید می‌شود و حکم قانون اساسی به خطر می‌افتد، قفل در اصلاح ناپذیری، ضعف‌ها و نقص‌های خود را نمایان می‌کند. باید در نظر داشته باشیم که گاهی اوقات تغییر بخشی از قانون اساسی منجر به تغییر کل قانون اساسی می‌شود (Häberle, 2000: 77-79). اغلب یکی از اهداف مردم هرکشوری حمایت از ساختار اساسی است که هویت قانون اساسی را ایجاد می‌کند. به همین اعتبار است که قانون اساسی تغییر پذیر است اما اسباب نابودی خودش را فراهم نمی‌کند (Jacobsohn, 2006: 361). به همین لحاظ تمامی نظرات ارائه شده به همین مطلب ختم می‌شود که چون هویت قانون اساسی به هویت ملت پیوند خورده است که خود موسسان قانون اساسی هستند، لذا نابودی یک قانون اساسی به معنای نابودی هویت یک ملت است و جز ملت کسی حق تغییر قانون اساسی ندارد.

۶. **دادرس اساسی ضامن اصلی حفظ تمامیت ارضی:** شاید یکی از نهادهایی که می‌تواند بیشترین نقش در صیانت از یکپارچگی سرزمینی در مقابل افکار جدایی طلبی داشته باشد، دادگاه‌های قانون اساسی به عنوان دادرس اساسی است که در مهم‌ترین مسأله که انطباق قوانین پایین دستی با قانون عالی است، نقش اساسی و بنیادین دارد. بیشترین حمایت از اصل یکپارچگی سرزمینی به عنوان اصل بنیادین چنین نظام‌هایی توسط دادرس اساسی صورت گرفته است. دادرس اساسی در این موارد نقش مهم و حیاتی خود را که داوری بین حکومت مرکزی و مناطق خودمختار محلی است را به نحو احسن و مثبت با استناد به نظم حاکم بر قانون اساسی و نظریات دولت ملی و حاکمیت ملت ایفا کرده است. که نمونه آن را در نظام حقوقی اوکراین و اسپانیا مشاهده می‌



کنیم؛ به عنوان مثال دادگاه قانون اساسی اکراین در حکم شماره ۱۱-رپ/۲۰۰۱ مصوب ۱۳ جولای ۲۰۰۱ (در ارتباط با ساختار ارضی و مدیریتی) اشاره می کند که یکپارچگی ارضی و مدیریتی، تعهداتی وابسته به هم هستند که مبنای انجام وظیفه مقامات مسئول در دولت مرکزی و دولت های محلی می باشند. یا در راستای صیانت از تمامیت ارضی در مقابل برگزاری رفراندوم برای تجزیه طلبی در تاریخ ۱۴ مارس ۲۰۱۴ در پرونده شماره ۱۳/۲۰۱۴-اکیف، ۱۴ مارس ۲۰۱۴، شماره ۲-رپ/۲۰۱۴ دادگاه قانون اساسی اکراین عنوان داشت که: سوالات مطرح شده در رفراندوم ناقض اصول قانون اساسی در ارتباط با قلمروی یکپارچه ارضی اکراین است و از حدود قانونی اش تجاوز کرده است و از این رو قطعنامه مذکور با اصول قانونی ۱ و ۲ و ۵ و ۸ و پاراگراف دوم اصل ۱۹ و اصل ۷۳ و پاراگراف سوم اصل ۸۵ و پاراگراف سیزدهم و هجدهم و بیستم اصل ۹۲ و اصول ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸ قانون اساسی اکراین مغایر است. قطعنامه مذکور همچنین مغایر با اصول اساسی حاکمیت مستقل و قلمروی یکپارچه کشور است و حتی اصول و حقوق بین المللی مربوط به احترام به حاکمیت مستقل سیاسی هر کشور را زیر پا گذاشته است و توجهی به روش های صلح آمیز تغییر مرزهای یک کشور نداشته است... در جمهوری اسلامی ایران اگر چه می توان چنین نقشی را برای شورای نگهبان به عنوان دادرس اساسی در باب تطبیق مصوبات قائل شد اما به مانند مسائل مطرح شده در اوکراین و اسپانیا ما تا به حال شاهد ایفای چنین نقشی برای شورای نگهبان نبوده ایم، که دلیل عمده آن هم شکل نگرقتن چنین ادعاهایی با توجه به ساختار سیاسی-حقوقی حاکم بر این نظام بوده است.

نتیجه گیری

از آنجا که منظور از تمامیت ارضی در این مقاله مفهوم داخلی آن یعنی حفظ حرمت مرزهای داخلی کشور و جلوگیری از تجزیه طلبی است و قوانین اساسی و عادی سازوکارهایی را برای حفظ آن از جمله اساسی سازی، صیانت فیزیکی از طریق نیروهای نظامی و الزامات و تعهدات اخلاقی زمامداران و غیرقابل اصلاح بودن آن را متذکر شده اند، اما با این وجود تمامیت ارضی با چالش بزرگی بنام تجزیه طلبی روبروست که در برخی از قوانین اساسی، اساسی سازی شده است، به همین خاطر دسته ای اعتقاد

دارند که اساسی سازی تجزیه طلبی چون جلوی اغتشاش و درگیری را می گیرد حافظ تمامیت ارضی است. از طرف دیگر عده ای دیگر حق تعیین سرنوشت را در مقابل تمامیت ارضی غالب می دانند و اعتقاد دارند که از طریق این اصل می توان قانون اساسی را تغییر داد. با وجود اینکه دادگاه های قانون اساسی در مقابل تجزیه طلبی ها در بسیاری موارد به اصل تمامیت ارضی استناد می کنند و حتی اگر این اصل در قانون اساسی ذکر نشده باشد آنرا یک اصل فراساختاری و نانوشته می دانند که بنیان دولت و قانون اساسی بر آن وابسته است همه پرسسی های تجزیه طلبی را به استناد تمسک به حق تعیین سرنوشت مطرود می دانند و در این زمینه همراهی نهادهای فراملی منطقه ای و بین المللی هم با خود به همراه دارند ولی باز هم جدایی طلبی روی دیگر خود را نشان می دهد و از طریق تمسک به اصولی که با لعاب دموکراسی غسل داده شده اند اقدام به جدایی از سرزمین ملی می کنند. چنین تفکراتی نتیجه عدم درکی حقوقی از حق تعیین سرنوشت داخلی است و اینکه هنوز ابهام در مورد آن وجود دارد. در زمانی که یک اصل غیرقابل تغییر در مقابل ادعاهای دموکراتیک قرار می گیرد تنها راه سازش بین این اصول استفاده از راهکار اصلاح قانون اساسی است چرا که بسیاری از قوانین اساسی در خود تصریح به این امر ندارند که تمامیت ارضی غیرقابل اصلاح است. تمسک به این امر (غیرقابل اصلاح بودن) در مقابل مردمی که اگرچه در اقلیت هستند و ادعای حق تعیین سرنوشت دارند موجب اغتشاش و درگیری می گردد که بهترین راه استفاده از راهکار دموکراتیک برای اصلاح قانون اساسی است. به غیر از اصلاح قانون اساسی راه حل دیگر، تبیین اصل حق تعیین سرنوشت در حقوق داخلی کشورهاست و اینکه یک نهاد بین المللی نظارت لازم انجام دهد که آیا نقض اصول دموکراتیک و تضييع حقوق انسانی صورت گرفته یاخیر؟ به همین خاطر صرف ادعای تجزیه طلبی و جدایی یکجانبه به بهانه اعمال حق تعیین سرنوشت نه تنها در حقوق بین الملل بلکه در حقوق اساسی کشورها امری غیرقانونی است. در ادامه قابل ذکر است که اساسی سازی تجزیه طلبی نمی تواند ابزاری برای صیانت از تمامیت ارضی باشد سکوت قانون اساسی در این مورد را نمی توان حمل بر مشروعیت آن کرد. اگرچه قوانین اساسی در مورد مواردی که نمی تواند به همه پرسسی گذاشت ساکت هستند اما از طریق نظریه و تئوری حقوقی اصول نانوشته می توان چنین



مواردی را توجیه کرد و از این به بعد آنها را اساسی سازی نمود. چون تمامیت ارضی به جنبه اجتماعی ملت پیوند خورده، حفظ پایه‌های وحدت ملی و همبستگی میان اقوام بجای واگرایی آنها و اشاره به مشترکات یک ملت و لزوم همبستگی بین آنها موجب بروز روحیه ملی در بین اقوام گردیده که خود موجب صیانت از جنبه سرزمینی ملت می‌گردد. در راستای صیانت از ملت که اگر نقض گردد تمامی مظاهر یکپارچگی از جمله تمامیت ارضی نیز خدشه دار می‌گردد قوانین اساسی و عادی سازوکارهایی را در صحنه داخلی در نظر گرفته‌اند از جمله؛ پذیرفتن آن به عنوان مادر اصول، و اساسی سازی کردن آن، نقش دادرسان قانون اساسی که منشأ خود را از قانون اساسی می‌گیرند که مردم مؤسس آن هستند که این دادگاه‌ها تعادل لازم بین خودمختاری و یکپارچگی ملت را بوجود می‌آورند، اینکه حاکمیت مستقل در یک جمهوری یا غیرجمهوری از آن ملت است، همچنین برقراری پیوند بین دولت و ملت و ملت‌سازی، و مبارزه با چالش‌ها از طریق تحکیم پایه‌های ملت همچنین رعایت حقوق اقلیت‌ها به عنوان بخشی از ملت که بر مبنای اصل تبعیض مثبت دارای حقوق انسانی مخصوص به خود هستند، همه از جمله سازوکارهای موجود است که در همه کشورهای به یک شکل اجرا نمی‌گردد. به همین خاطر در مناطقی که انگیزه‌های قومی و هویتی وجود دارد و یا اقوام و اقلیتها خود را قربانی تبعیض دولت مرکزی می‌دانند پیشنهاد می‌گردد که قوانین اساسی باید مبنای و عوامل وحدت ملی و نمادهای آن را ذکر کند و در مقدمه خود از تاریخ و گذشته ملت سخن بگوید و به تقویت فرهنگ همگرایی و نفی واگرایی قومی تا اقوام بجای حس هویت قومی احساس هویت ملی و تعلق به ملتی واحد داشته باشند. در پایان باید گفت که اولاً؛ وضعیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حاکم بر کشورها و نوع نظام سیاسی حاکم بر آن می‌تواند در رابطه با سازوکارهای ارائه شده شدت و ضعف را نشان دهد به نحوی که بطور قاطع نمی‌توان گفت فلان راهکار در فلان کشور جواب می‌دهد. ثانیاً؛ در جامعه مدرن امروزی توسعه روابط در فضای مجازی و ارتباطات بین کشورها و گروه‌های قومی موجب شده که نهضت‌های جدایی طلب یکی از تهدیدهای جدی برای تمام عناصر تمامیت ارضی باشد که اگر دارای اراده قوی ناسیونالیستی همراه با حمایت نهادهای بین‌المللی و یا فشار کشور خارجی باشد بر نظم حاکم بر قانون اساسی غلبه

پیدا کرده که تنها راه آن وجود یکپارچگی سیاسی در کنار یکپارچگی قانونی و در پیوند با آن می‌باشد. لذا یکپارچگی قانونی در تمام مظاهرش اگر به یکپارچگی سیاسی پیوند بخورد ملت به وظیفه اصلی خود که همه پرسی روزانه است عمل کرده است.

منابع

- احمدلو، حبیب، (۱۳۸۱)، *بررسی رابطه میزان هویت ملی و هویت قومی در بین جوانان تبریز*، پایان نامه کارشناسی ارشد، تهران، دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس
- احمدی، حمید، (۱۳۹۰)، *بنیادهای هویت ملی ایرانی*، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، چاپ دوم
- اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، (۱۳۶۴)، *صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، جلد سوم
- اسدزاده، علی، (۱۳۹۸)، *مبانی تحدید حقوق ملت در قانون اساسی؛ مطالعه تطبیقی میان قانون اساسی ایران و فرانسه*، تهران: انتشارات خرسندی، چاپ اول
- اسدزاده، علی، (۱۳۹۸)، *مبانی تحدید حقوق ملت در قانون اساسی؛ مطالعه تطبیقی میان قانون اساسی ایران و فرانسه*، تهران: انتشارات خرسندی، چاپ اول
- اشتریان، کیومرث و کریمی فرد، حسن، (۱۳۹۵)، *نقد و بررسی عملکرد شوراهای اسلامی شهرداریان*، فصلنامه دولت پژوهی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال ۲، شماره ۷: ۱۳۳-۹۵
- اشرف، احمد، (۱۳۹۶)، *هویت ایرانی از دوران باستان تا پایان پهلوی*، ترجمه و تدوین حمید احمدی، تهران: نشر نی، چاپ ششم
- بشیری، حسین، (۱۳۸۰)، *تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم*، لیبرالیسم و محافظه کاری، تهران: نشر نی، چاپ سوم
- تابش، رضا و محسنی دره‌بیدی، جعفر، (۱۳۹۰)، *مبانی مشروعیت نظام جمهوری اسلامی ایران*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ دوم
- حبیب‌زاده، توکل و منصوریان، مصطفی، (۱۳۹۵)، *تحلیلی بر تغییر قانون اساسی خارج از تشریفات رسمی مصرح در آن*، فصلنامه دانش حقوق عمومی، سال ۵، شماره ۱۳: ۱۰۸-۸۹
- خوبروی پاک، محمدرضا، (۱۳۹۳)، *حقوق مردم و شهروندی: دگرگونی در مفاهیم حقوق عمومی*، تهران: نشر و پژوهش شیرازه

سریع القلم، محمود، (۱۳۹۸)، سیاست خارجی ایران، تهران: انتشارات مطالعات استراتژیک
سنجری مقدم، فریبا و ملکی، وحید، (۱۳۹۴)، نیروهای مسلح در نظام حقوقی ایران، تهران: انتشارات مجد،
چاپ اول

شفیعی، محمود، (۱۳۹۱)، حاکمیت خداوند و مردم در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه
حقوق بشر، جلد ۷، شماره ۲: ۸۰-۶۷

عباسی، بیژن و سهرابلو، علی، (۱۳۹۷)، جایگاه شوراهای محلی در نظام حقوقی ایران: بررسی اصول قانون
اساسی و تفاسیر شورای نگهبان، تهران: انتشارات خرسندی

عباسی، بیژن، (۱۳۹۷)، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: نشر دادگستر، چاپ اول
عمیدزنجانی، عباسعلی، (۱۳۸۷)، کلیات حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: انتشارات مجد،
چاپ سوم

غمامی، سید محمدمهدی و منصوریان، مصطفی، (۱۳۹۴)، تضمین محدودیت‌های اصلاح قانون اساسی با
تأمل بر آموزه‌ی محدودیت‌های ضمنی، فصلنامه دانش حقوق عمومی، سال ۴، شماره ۱۱: ۱۲۸-
۱۱۱

قاسمی حیدری، مصطفی، اژدری، بهناز، معصومی، مجید، (۱۳۹۹)، استقلال خواهی کردها و راهبرد
اسرائیل و آمریکا در تضعیف تمامیت ارضی ایران، مجله مطالعات بین المللی، دوره ۱۷، شماره ۱:
۸۷-۱۱۵

کعبی، آیت الله عباس، (۱۳۹۴)، تحلیل مبانی نظام جمهوری اسلامی ایران تحلیل مبانی اصل نهم قانون
اساسی، پژوهشکده شورای نگهبان، دفتر مطالعات نظام سازی اسلامی، شماره ۱۳۹۴۰۱۵۵ تاریخ
۱۳۹۴/۹/۳۰

گلنر، ارنست، (۱۳۸۸)، ناسیونالیسم، ترجمه سیدمحمدعلی تقوی، تهران: نشر مرکز
مائوریتسیو، ویرولی، (۱۳۹۴)، جمهوری خواهی، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر مرکز
مجتهدزاده، پیروز، (۱۳۸۰)، امنیت و مسائل سرزمینی در خلیج فارس، جغرافیای سیاسی دریایی، تهران:
وزارت امور خارجه

مجتهدزاده، پیروز، (۱۳۹۰)، امنیت و مسائل سرزمینی در خلیج فارس، جغرافیای سیاسی دریایی، تهران:
وزارت امور خارجه، چاپ سوم

میرترابی، هدیه سادات و طیبی، سبحان، (۱۳۹۸)، تعامل تمامیت ارضی با حقوق و آزادی‌های مشروع از
منظر ملی و بین المللی. پژوهشهای حقوقی، ۱۸(۳۸): ۱۰۷-۱۳۶.

والاس، ربه کا، (۱۳۹۰)، حقوق بین الملل، ترجمه محمدشریف، تهران: انتشارات شهر دانش، چاپ سوم
هاشمی، سیدمحمد، (۱۳۹۲)، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، جلد دوم، تهران: نشر میزان، چاپ
بیست و چهارم

هاشمی، سیدمحمد، (۱۳۹۰)، حقوق اساسی و ساختارهای سیاسی، تهران: بنیادحقوقی میزان

هانس، کلسن، (۱۳۹۴)، نظریه محض حقوق و دولت، ترجمه محمدحسین تمدن جهرمی، تهران: انتشارات سمت

هربرت هارت، (۱۳۹۰)، مفهوم قانون، ترجمه محمد راسخ، تهران: نشر نی، چاپ هفتم
یوسفی، علی، (۱۳۸۰) روابط بین قومی و تأثیر آن بر هویت اقوام در ایران، فصلنامه مطالعات ملی، سال ۲، شماره ۸: ۱۳-۴۲

Banai, A, (2015), Territorial Conflict and Territorial Rights: The Crimean Question Reconsidered. German Law Journal, 16(3), 608-630.

Bogdandy, A.V, (2003), Doctrine of Principles, Max Planck Institute for Comparative Public Law and International Law

Crawford, James, (2006), the creation of states in international law, Oxford University Press

Dally, Ivan, (2015), The indivisibility of the French republic as political theory and constitutional doctrine, European constitutional law review, 11

Doyle, O, (2018), The silent constitution of territory. International Journal of Constitutional Law, 16(3), 887-903.

Häberle, P, (2000), The Constitutional State and Its Reform Requirements, Ratio Juris, 13(1): 77-94

Jacobsohn, G. J, (2006), Constitutional identity. The Review of Politics, 68(3), 361-397.

Muir, R, (1975), Modern Political Geography, the Macmillan Press LTD

Roznai, Yaniv, (2014), Unconstitutional Constitutional Amendments: A Study of the Nature and Limits of Constitutional Amendment Powers, The London School of Economics and Political Science

Wellman, C. H, (2005), A theory of secession. Cambridge University Press.

۳۱۵

